

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۸

تاریخ تأیید: ۹۰/۵/۱۰

اسلام رسانه‌ای؛ رویکرد رسانه‌ها به اسلام در چارچوب نظریه پسااستعماری ادوارد سعید

نوشته

محمدتقی قزلسفلی*

سیده آمنه میر خوشخو**

چکیده

با وجود آنکه نظریه مابعد استعماری ریشه در آرای متفکران مشهوری چون گاندی، فرانتس فانون و رژی دبره دارد، اما تنها در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود که با انتشار آثار ادوارد سعید، متفکر فلسطینی الاصل، عرصه جدیدی در زمینه مطالعات فرهنگی و سیاسی گشوده شد. یکی از این عرصه‌ها، خوانش مجدد رابطه میان غرب و جهان اسلام در ذیل نظریه مابعد استعماری بود. این مسئله در وضعیتی که در ظاهر کشورهای جهان سوم از استعمار مستقیم رها شده بودند، اهمیت قابل توجهی داشت. به همان ترتیب که در عرصه سیاسی و نظام بین‌الملل تب ایدئولوژی‌ها به ویژه کمونیسم فروکش می‌کرد و در مقابل، جنبش‌های فرو دست و اقلیت در تلاشی نو برای احراز جایگاه در خور بودند، ساخت نظریه سیاسی و فرهنگی با وام‌گیری از مباحث پسااستعمار گر - پسامدرن، دچار دگرذیسی جدی می‌شد.

مفروضه مقاله حاضر آن است که بخش مهمی از امریت غرب در ساحت فرهنگی از طریق نظام رسانه‌ای شکل گرفته است. این مقاله نشان می‌دهد کارکرد مجازی‌سازی رسانه‌ای چگونه به جای جهان اسلام سخن می‌گویند. از این رو، در برابر طرح این پرسش که چه کسانی به جای جهان اسلام به تولید گفتمان حقیقت مشغول هستند، ایده "اسلام رسانه‌ای" به مثابه صورتی از گفتمان امریت غرب مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. مقاله حاضر از روش توصیفی و تحلیلی استفاده کرده و در چارچوب نظریه پسااستعمارگرایی به نگارش درآمده است.

کلید واژه: مابعداستعمار، اسلام سیاسی، غرب، سلطه فرهنگی، رسانه‌ها، خاورمیانه، ادوارد سعید.

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران mohammad.ghzelsofla@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی sa.mirkhoshkou@gmail.com

طرح مسئله

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، متعاقب اصابت دو هواپیمای مسافربری به برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در ایالت نیویورک آمریکا، بلافاصله رسانه‌های جمعی آمریکا، تصویر و اخبار حادثه را به سراسر جهان مخابره کردند. اما گزارش لحظه به لحظه این حادثه همراه با موجی از تحلیل‌ها و تفسیرها درباره علل و عوامل چگونگی این رخداد از اکثر خبرگزاری‌ها و شبکه‌های تلویزیونی پخش می‌شد. با این همه، کوتاه‌زمانی پس از وقوع این حادثه اغلب رسانه‌های بزرگ آن را «حمله تروریستی» و سپس لحظاتی بعد، آن را حملاتی از طرف «بنیادگرایان» با تأکیدی بر اسلام معرفی کردند. با این همه طی روزهای بعدی، گروه تروریستی «القاعده» مسئولیت این حوادث را برعهده گرفت.

در حالی که رسانه‌های جمعی آمریکا به تصویرپردازی بنیادگرایان اسلامی به عنوان تروریست‌های خطرناک مشغول بودند، جرج بوش، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به ترسیم فضایی از تقسیم جهان به «ما» و «آن‌ها» پرداخت. این به آن معنا بود که در جنگ ناتمامی که پس از آن در گرفت، ایالات متحده رهبری مبارزه بر علیه تروریسم را بر عهده می‌گرفت. در طی ماه‌های بعدی به ویژه در طول اشغال افغانستان و عراق، این تصویر به شکل واضح‌تری ارائه شد که در آن «دیگری» در محور شرارت قرار می‌گرفت و «ما» یعنی ایالات متحده و بقیه جهان در نقطه مقابل آن. به این ترتیب به نظر می‌رسید عرصه سیاست جهانی دچار یک دگرگونی گفتمانی در مفاهیم خود می‌شد. چنان‌که به جای تقابل‌های کلاسیک غرب/شرق، توسعه‌یافته/توسعه‌نیافته، جهان اول/جهان سوم، شمال/جنوب، اینک سخن از منازعه فرهنگی اسلام/غرب به میان آمد. در فاصله دو سال بعد - یعنی طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ - حمله آمریکا به دو کشور اسلامی افغانستان و عراق در منطقه خاورمیانه، تقابل مذکور را از عرصه اقتصادی و سیاسی به عرصه نظامی و ایدئولوژیکی کشاند. تقابلی که با تأکید بر تفاوت‌های عمیق فرهنگ دموکراسی آمریکا و ایدئولوژی بنیادگرای اسلامی، توجیه سیاسی مناسبی برای حمله نظامی به این دو کشور محسوب می‌شد. به عقیده نویسندگان مقاله حاضر، آنچه که در این میان بیش از هر چیز به ساختن چنین تصویر دوگانه‌ای از تقابل فرهنگی و ایدئولوژیکی اسلام/آمریکا کمک کرد، رسانه‌ها بودند. نقش رسانه‌ها در حوادث پس از یازدهم سپتامبر و در طی جنگ‌های افغانستان و عراق کم از توان نظامی آمریکا، موشک‌های دوربرد، هواپیماهای بمبافکن بی‌سرنشین و سربازان آمریکایی نبود. بلکه رسانه‌ها به عنوان تشدیدکننده و تا حدی ترسیم‌کننده فضای تقابلی دیگری و در قالب تقابل اسلام/غرب، یا اسلام/آمریکا از اهمیت دو چندانی برخوردار هستند. گرچه رسانه‌های غربی مدعی بی‌طرفی، آزادی، عینی بودن هستند ولی گزارش‌های آن‌ها، در عمل، پیشداورانه و کاملاً سیاسی است. مثلاً، بعد از یازدهم سپتامبر رسانه‌های غربی بارها و بارها جشن و پایکوبی چند صد فلسطینی را به نمایش گذاشتند و از این طریق به مردم مغرب زمین چنین وانمود کردند که مسلمانان، به ویژه مردم خاورمیانه، از این واقعه خوشحال هستند. «اما

سکوت پنج دقیقه‌ای میلیون‌ها فلسطینی که خود را در غم خانواده‌های آسیب‌دیده این واقعه شریک می‌دانستند را به مردم مغرب زمین نشان ندادند» (عضدانلو، ۱۳۸۳: ۴۶). این رویکرد در چارچوب منطق رسانه‌ای زمان نمی‌شناسد و ردپای آن را می‌توان حتی به نوعی در جهت‌گیری اخبار مربوط به تحولات اخیر در کشورهای خاورمیانه نیز ملاحظه کرد. چنان‌که در ادامه به تفصیل خواهد آمد یکی از وجوه نظریه‌پسااستعماری (Post-colonialism) به قسمی که در آرای ادوارد سعید، گایاتری اسپیواک و هومی بابا آمده است بهره‌گیری از رسانه‌های مختلف برای حقیقت‌سازی و برجسته کردن بخشی از خطوط منازعه و درگیری میان اسلام و غرب است.

در این نوشتار به منظور اثبات فرضیه، ابتدا چارچوب نظری پسااستعمارگرایی توضیح داده شده است آن‌گاه با تمرکز بر نظریه‌ ادوارد سعید به ویژه در دو کتاب معروف *شرق شناسی*^۱ و *اسلام رسانه‌ها*، تلاش می‌شود برای پاسخ به پرسش چگونگی جهت‌گیری رسانه‌ها درباره‌ اسلام، نقش رسانه‌های بزرگ (با گستره پخش جهانی) در تعریف و تعیین منافع و هویت‌سازی غرب در برابر اسلام برجسته شود. رسانه‌هایی که با بازتولید تصویرهای کلیشه‌ای از مردم خاورمیانه و مسلمانان، مردم خود را در برابر «دیگری» تعریف می‌کنند. تصویری که در آن جهان اسلام سرزمینی مرموز، پیچیده و خارج از زمان نشان داده می‌شود؛ منطقه‌ای که «نفت» دارد ولی مردم آن نه تنها به نحو وصف ناشدنی و غیرقابل تحمیلی مثل «ما» نیستند، بلکه «دیگرانی» هستند که برای موجودیت، امنیت و سرانجام تمدن «ما» خطرناک‌اند.

مطالعات پسااستعماری؛ یک چارچوب نظری

گفته می‌شود واژه «پسا استعمارگرایی» و به همین روش «مطالعات پسااستعماری» در بستر حرکت‌های ضد استعماری نیمه دوم قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت و رشد کرد. نیک می‌دانیم در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مناطق وسیعی از آفریقا، خاورمیانه و آسیا، شاهد جنبش‌های استعمارزدایی بودند. «در طول این سال‌ها ملت‌های پیشتر استعمار شده و کلنی، از جامائیکا گرفته تا کنیا، هند، ویتنام و بسیاری دیگر خواستار استقلال و هویت تازه‌ای شدند» (Harlo and Carter, 2000: 49-50). در همسویی با این جریان سیاسی، نیز جریان رو به گسترش مطالعات فرهنگی با زمینه و سبقه فرهنگی که بیشتر از سوی متفکران جهان سومی حمایت می‌شد پارادیم انتقادی جدیدی تحت‌عنوان «پسااستعمارگرایی» برسر زبان‌ها افتاد. مطالعات و پژوهش‌های بابر جوهانس نشان می‌دهد که رویکرد موسوم به نقد نگاه غرب به شرق پیش از انتشار کتاب معروف ادوارد سعید یعنی *شرق‌شناسی* در سال ۱۹۸۷ وجود داشته است. برای مثال عبدالملک در سال ۱۹۶۳ در پژوهشی پیرامون شرق‌شناسی نشان داد که چگونه برداشت ماهیت‌گرایانه در مورد ملت‌ها و اقوام شرق از ناحیه اندیشمندان غربی، وجه اروپا محوری در قلمرو علوم اجتماعی را بر ما روشن ساخته است (ضمیران، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

در همین چارچوب متفکران صاحب نامی چون فرانتس فانون، امه سزر، آلبرت ممی، سمیر امین، طلال اسد و ماکسیم رودسونواین رهیافت انتقادی را تداوم دادند. بخت آنان این بود که تجربه زندگی در دو جهان — جهان مستعمراتی و دنیای امپراتوری استعماری — را داشتند. نسل اول پرسش‌های مهمی را با رویکرد اقتصاد مارکسیستی و تفسیر فرهنگ‌گرایانه، از نسبت هویتی خود با غرب و علل تداوم پیوندهای استعماری مطرح کردند. هرچند بعدها رویکردهای نظری روان‌کاوی و شالوده‌شکنانه نیز به آن افزوده شد (ساگار، ۱۳۸۲: ۴۰-۶۴۳). نسل دوم اما با بهره‌گیری مناسب از مواضع نظری جدید به ویژه آنچه از آبخور مباحث متفکران پست مدرنی چون فوکو، دریدا و بودریار سیراب می‌شد با معرفی چهره‌های دیگری رونق گرفت؛ ادوارد سعید فلسطینی‌الاصل، گایاتری اسپیواک، هومی بابا و دیپش چاکرabortی همگی از هند از جمله آن‌ها هستند.

شاید بتوان نقطه اشتراک همه نسل‌های نظریه‌پردازان پسااستعماری را، بررسی و نقد فرآورده‌های فرهنگی و نقش آن‌ها در ایجاد و حفظ سلطه طبقه حاکم دانست. از سوی دیگر پسااستعمارگری صورت‌های جدید ستم اقتصادی و فرهنگی را مورد نكوهش و نقد قرار می‌دهد که در واقع بعد از استعمارگری مدرن به وجود آمده است، چنان‌که برخی به درستی از آن تحت نام "استعمار جدید" یاد می‌کنند (Bhabha, 1994; Said, 1985; Ashcroft, 1998; Gandhi, 1988).

بیل اشکرافت به همراه گریفیث و تیفین، در کتاب معروف مفاهیم اساسی در مطالعات پسااستعماری در تعریف پسااستعماری نوشته‌اند:

پسااستعمارگرایی، به بررسی آثار استعمار بر فرهنگ و جوامع مختلف می‌پردازد. مفهوم مذکور چنان‌که ابتدا از سوی مورخین بعد از جنگ جهانی دوم در واژه‌هایی مثل حکومت پسااستعماری مورد استفاده قرار گرفته بود معنایی کاملاً تاریخی داشت و حاکی از دوره پسا استقلال است. اما از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ این واژه توسط برخی منتقدین ادبی نیز برای بحث در مورد آثار فرهنگی استعمار استفاده شد. از این رو پسااستعمارگرایی به صورت وسیع مورد استفاده قرار می‌گیرد تا به مطالعه و تحلیل کشورگشایی‌های اروپایی، نهادهای مختلف استعمارگران، عملکردهای گوناگون امپراتوری، روندهای مستعمره‌سازی در گفتمان استعماری و مقاومت این مستعمره‌ها و شاید از همه مهم‌تر، پاسخ‌های گوناگون به این قبیل تهاجم‌ها و مشروعیت استعماری معاصر آن‌ها در قبل و بعد از استقلال ملت‌ها و جوامع پردازد (Ashcroft, 1998: 186-97).

با این همه، پسااستعمارگرایی به خاطر پیشوند پسا و از سوی دیگر به خاطر دامنه جغرافیایی، زمانی و هم‌چنین گنج‌کنندگی این اصطلاح، تشویش‌بار به نظر می‌رسد. منتقدان فرهنگی‌ای که پسااستعماری را به پایان استعمار تعبیر می‌کنند معتقدند استعمارزدایی در جهان سوم موجب گسست قاطعی از بهره‌کشی استعماری شده است. برخی دیگر اما بر آنند، پیشوند پسا حاکی از زدودن یا بیرون شدن نیست؛ لذا پسااستعمارگرایی را به معنی تداوم استعمار می‌دانند. به این معنا پایان دوران استعماری و البته ورود به دوران دیگر را شاهد بوده‌اند، دورانی که می‌توان آن

را امپریالیسم جدید انگاشت که آن فرهنگ‌ها را در راستای منافع اقتصادی سرمایه‌داری متاخر خود سامان‌دهی می‌کند (ساگار، ۱۳۸۲: ۶۳۷).

چنان‌که گفته شد، پسااستعمارگرایی دارای تنوع دید و نگره‌های مختلفی است که به مثابه پدیده‌ای فرهنگی و چون یک هم‌رشته‌ای دانشگاهی، به طرح پرسش‌هایی مهم دربارهٔ اینکه چگونه دانش شکل گرفته می‌پردازد و همچنین نسبت دانش غربی با قدرت و هژمونی آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. از این منظر مطالعات پسااستعماری بر نظریه‌های شالوده‌شکنی امثال ژاک دریدا و تبارشناسی میشل فوکو استوار است. این ویژگی بیش از هر جا و هر کسی در کارهای ادوارد سعید قابل ردیابی است. سعید با انتشار کتاب تأثیرگذار و در عین حال بحث‌برانگیز *شرق‌شناسی (Orientalism)* (1978) تحلیلی عالمانه، نه از خود شرق، بلکه از اینکه چگونه جامعه علمی غرب (به ویژه فرانسه و بریتانیا) شرق را در مقام "دیگری" ابداع کرده‌اند، به دست داد.

از دید سعید، شرق‌شناسی نوعی گفتمان به معنای فوکویی کلمه است:

رشته‌ای بسیار منظم و روشمند که فرهنگ اروپایی به مدد آن توانست شرق را در دوره مابعد روشنگری کنترل و حتی ابداع و تولید کند (Said, 1997: 261-63).

سعید بر پایه نظریه گفتمان فوکو، شرق‌شناسی را گفتمانی تلقی کرده که غرب در سایه آن می‌تواند ضمن به‌کارگیری ابزار علمی مناسب خود نقشی فاعل و مسلط ایفا کند؛ بر این اساس هم شرق و هم شرق‌شناسی، مفاهیمی تکوینی است که از سوی پژوهندگان غربی طرح و تدوین شده است (Ashcroft & Griffiths, 1998: 168). به‌طور خلاصه، "شرق‌شناسی" از دید سعید عبارت است از شیوه‌ای غربی برای تسلط بر شرق، تجدید ساختار آن، و استمرار آمریت غرب.

سعید در شرق‌شناسی در پی تفسیری فرهنگی از استعمار است. او آشکار می‌کند پیش از آنکه دوران سلطه رسمی اروپاییان آغاز شود، ایده "اروپا" یا این تصور که فضای اجتماعی و جغرافیای ای وجود دارد که در تقابل با "شرق"، "غرب" خوانده می‌شود، به وجود می‌آید. علاوه بر این اروپا و غرب باید برتر و نشانگر راه پیشرفت اجتماعی تلقی شوند. در حالی که شرق «باید فرودست، به لحاظ اجتماعی عقب مانده و عاجز از پیشرفت و ترقی تصور شود» (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۴۷).

بر همین اساس، شرق‌شناسی گفتمانی است که غرب در سایه آن می‌توانست ضمن به‌کارگیری ابزار علمی مناسب، نقش فاعلی و مسلط ایفا کند. به این معنا که هم شرق و هم شرق‌شناسی، مفاهیم تکوینی‌اند که پژوهندگان غربی طرح و تدوین کرده‌اند. در این فضای گفتمانی، تبیین‌های شرق‌شناسی از شرق، گرد چهار محور اصلی شکل می‌گیرند:

۱. بین غرب و شرق، تفاوت مطلق و منظم هست.
۲. بازنمایی‌های غرب از شرق، نه برواقیت جوامع مدرن شرق، بلکه بر تفسیرهای متنی و ذهنی استوارند.

۳. شرق، لایتغیر (راکد) و یکنواخت است و قادر به تعیین هویت خود نیست.
 ۴. شرق، وابسته و فرمانبردار است. (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۸).

لذا دور از انتظار نیست که عقاید جزمی در مطالعات شرق‌شناسی درباره شرق به وجود آمده است؛ یکی تفاوت مطلق و نظام‌مند آن با غرب که یکی انسان و برتر و دیگری نابهنجار و فرودست است. اینکه شرق امری ازلی، یک شکل و عاجز از تعریف "خود" است. یا اینکه شرق اساساً در بطن خود پدیده‌ای ترسناک است و باید کنترل شود (از طریق قرارداد صلح، تحقیق و توسعه و هر زمان که ممکن باشد اشغال فوری). با این پنداشت آشکار بود که مطالعات پسااستعماری به رویکردی رادیکال تبدیل می‌شود. آندرو میلنر و جف براویت در اشاراتی به نظریه‌پردازان پسااستعمار نشان داده‌اند که محوری‌ترین استدلال نظریه مذکور این است که «فرهنگ پسااستعماری متضمن و مستلزم شورش پیرامون علیه مادر شهر و حاشیه علیه مرکز است که در جریان این شورش خود این تجربه حرکتی به مقوله‌ای متکثر، ضد قاعده و مرکز زدوده مبدل می‌شود» (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۲۰۴).

مطالعات ادوارد سعید در شرق‌شناسی بر روی عناصر شکل‌گیری تقابل‌های دوتایی غرب/شرق و کتاب *اسلام رسانه‌ها*^۲ از طریق تمرکز بر ماهیت خیال‌پردازانه در تعبیر غربی‌ها از شرق در مطبوعات و تلویزیون تا سینما نشان می‌دهد که اهمیت مطالعات پسااستعماری در نسبت‌سنجی هژمونی فرهنگی در جهان معاصر به ویژه در عصر در هم پیوستگی‌های اقتصادی و فرهنگی تا چه اندازه اهمیت دارد. در بخش بعدی این مهم را با تمرکز بر نگرش سعید نسبت به رسانه و پیوندهای آن با قدرت غربی مورد واکاوی دقیق‌تر قرار می‌دهیم.

تداوم شرق‌شناسی: رسانه‌ای شدن اسلام

از جمله ویژگی‌های مهم سرمایه‌داری متأخر، فرهنگ توده‌ای است. فرهنگ مذکور با رسانه‌های همگانی سرو کار دارد. در عصر بازتولید مکانیکی فراورده‌های فرهنگی، رسانه‌ها خود نقشی تعیین‌کننده در فرهنگ و کردارهای فرهنگی ایفا می‌کنند و از حد رسانه در قالب انتقال‌دهنده پیام‌های فرهنگی فراتر می‌روند. «تقریباً همه نظریه‌های عمده فرهنگ توده‌ای بر نقش رسانه‌ها در تولید و تکثیر الگوهای فرهنگی تأکید می‌گذارند (سمتی، ۱۳۸۵: ۷). به قول فرانک وبستر، حضور در جامعه اطلاعاتی و برخورد با انواع ابزارها و وسایل رسانه‌ای مثل تنوع تلویزیون‌ها و گسترش شیوه‌ها و ابزارهای پخش، رادیو، سینما، رایانه‌ها با امکانات جدیدی مثل اینترنت و جدیدترین خدمات ارتباطی، تلفن همراه تا آگهی‌های دیواری، تابلوهای تبلیغاتی و آنچه در ویتترین به نمایش درآمده حاکی از این واقعیت است که ما در جامعه انباشته از رسانه زندگی می‌کنیم (وبستر، ۱۳۸۲: ۳۸). پس از آنجا که رسانه‌ها با تجارت و سیاست و ساختار قدرت پیوند نزدیک دارند، رابطه فرهنگ و فراورده‌های فرهنگی با تجارت و سیاست نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

از دیدگاه انتقادی پست‌مدرن و پسااستعمارگرایی، رسانه‌ها صورت بخش و شکل‌دهنده همه اشکال روابط و کردارهای اجتماعی‌اند. برداشت ما از خود، جهان جامعه واقعیت، به‌طور کلی محصول چارچوب‌های رسانه‌ای - فرهنگی است. آدرنو و هورکهایمر در اظهارنظری انتقادی بر صنعت فرهنگ ناشی از رسانه‌ها می‌نویسند:

در عصر وفور رسانه‌ها، زندگی واقعی از فیلم‌ها تشخیص‌ناپذیر می‌شود... این فیلم‌ها مجالی برای تخیل و آنگاه دآوری مخاطبان نمی‌گذارند (میلنر و براویت، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

مدرنیست‌ها بر این عقیده بودند که گفتمان‌ها، فرهنگ، زبان و رسانه‌ها بازتاب و آئینه واقعیت بیرونی هستند در حالی که از دیدگاه پست‌مدرن، زبان و گفتمان و فرهنگی که در عصر جدید در رسانه‌ها بازتاب می‌یابد، تعریف‌کننده و سازنده واقعیت و شیوه زندگی‌اند. به تعبیر بودریار، فرهنگ پست‌مدرن فرهنگ وانمایی یا شبیه‌سازی (simulacrum) است که دیگر نمی‌توان میان اصل و رونوشت آثار هنری و فرهنگی تمییز داد.

در عصر پست‌مدرن میان واقعیت و وانمایی تفاوتی باقی نمی‌ماند. جهان واقع همان جهان شبیه‌سازی‌ها و وانمایی است. به عبارت دیگر انسان‌ها در عصر مدرن با تصویر یکدیگر سروکار دارند نه با خودشان. تصویر، محصول جمعی است و هیچ انعکاسی از خود ندارد (سمتی، ۱۳۸۵: ۱۳).

نقد بر کارکرد منفی رسانه‌ها در سویه‌ای دیگر نیز ادامه یافته است. برای مثال، جان کین در کتاب *رسانه‌ها و دموکراسی* نشان می‌دهد که چگونه در بسیاری از کشورهای غربی، کمپانی‌های بزرگ تجاری - اقتصادی که به یمن تلاش‌های لیبرال‌های طرفدار بازار آزاد در قرن ۱۹ و ۲۰، با قبضه رسانه‌های گروهی "جریان اطلاعات" را به انحصار خود درآورده‌اند، عرصه را برای آرمان‌هایی چون دموکراسی تنگ کرده‌اند. کین، خوانندگان خود را و می‌دارد تا جهان پیرامون‌شان را عمیق‌تر بکاوند و دریابند که چگونه امروز به مصرف‌کنندگانی منفعل بدل شده‌اند که تنها هر آنچه را رسانه‌ها به خوردشان می‌دهند، باور دارند و چگونه در شتاب زندگی روزمره و برای فرار از تنش‌های دنیایی پرقابتی که ساخته و پرداخته بازار است، گاه حتی والاترین آرمان‌های خود را نیز به سخره می‌گیرند. چنان تصور می‌شود:

همه از طرح اصلی‌ترین پرسش‌ها در مورد رابطه بین آرمان‌ها و نهادهای دموکراتیک و رسانه‌های جدید غافل مانده‌اند. سیستم‌های ارتباطی در دموکراسی‌های غربی، در کار شکل بخشیدن به افکار و بازنمایی عقاید مردم، تا حدی جایگزین کلیساها، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری شده‌اند (کین، ۱۳۸۳: ۱۰).

همچنین رسانه‌ها می‌توانند توسط ایدئولوژی‌های مسلط نیز محدود شوند. به‌طور مثال، آن ایدئولوژی‌ای که قبل از جنگ سرد و در دوران آن به شدت جنبه ضد کمونیستی داشت و غالباً جهت انتقاد رسانه‌های غربی و آمریکایی به حملات علیه دولت‌های کوچکی که بر آنان برچسب کمونیستی زده می‌شد، دست

می‌زد. لذا به نظر هرمن، «لازمه رسیدن به یک دموکراسی اصیل، تغییر اساسی در مالکیت، سازمان‌دهی و هدف رسانه‌ها است» (پارسا، ۱۳۷۹: ۱۵۷).

نه تنها نقش رسانه‌ها در ایجاد معضل اساسی در تحقق دموکراسی قابل بررسی است؛ همچنین رسانه‌ها به سبب قدرت و نفوذ خود در انسان‌ها، قابلیت واژگون جلوه دادن واقعیت، سهل و ساده‌سازی مسائل را به طرز خطرناکی دارند. آن‌ها با تأثیرگذاری بر روند رخدادهای گوناگون، به دیوهای قدرقدرت، و به‌زعم بودریار به دیوهای اهریمنی تصاویری می‌مانند که همیشه حاضر و علت و معلول روح زمانه پست‌مدرن هستند.

البته در این میان در قالب مباحث شرق‌شناسی نو، جهان پست‌مدرن حامل تصاویر رسانه‌ای از شرق و به خصوص جهان اسلام است که به بازنمایی «تصویر» اسلام در غرب چونان «واقعیت» اسلام می‌پردازد. به قول برایان ترنر:

اگر در شرق‌شناسی کلاسیک، شرق در مقابل غرب قرار می‌گیرد، اینک و در دنیای پس از فروپاشی کمونیسم و به‌طور خاص حوادث پس از یازده سپتامبر، در شرق‌شناسی نو، اسلام در مقابل غرب قرار می‌گیرد (ترنر، ۱۳۸۶: ۲۸).

برای مثال اکبر احمد با بهره‌گیری از نظریه مابعد استعمار سعید، درباره تأثیر رسانه‌ها در جهان اسلام می‌نویسد:

نه کشف باروت در قرون وسطی که چهره‌هایی مانند بابر از آن در وادی «پانیپات»^۳ با مهارت تمام بهره جست و خاندان مغول را در هند پایه‌گذاری کرد و نه قطار و نه تلفن که به مستعمره شدن این اراضی در سده اخیر کمک کرد و نه حتی پیدایش هواپیما که مسلمانان در اوایل قرن جاری از آن در خطوط هوایی خود استفاده کردند، هیچ یک موقعیت مسلمانان را تهدید نکرد. رسانه‌های غربی همواره و در همه جا حاضرند. هرگز آرام و قرار ندارند و آرام و قرار را از دیگران می‌ستانند (احمد، ۱۳۸۰: ۴۵۰).

با عنایت به استیلای فرهنگ فراگیر غرب و فناوری ارتباطی - رسانه‌ای در جهان شاید بتوان گفت که رویارویی کنونی تا به حال شدیدترین حمله بر تمدن اسلامی بوده است. تلویزیون، اینترنت و ماهواره برای برقراری ارتباط به گذرنامه یا روادید نیاز ندارد و می‌توانند به خلوت عزلت‌نشین افراد تعدی کنند و کهن‌ترین اصالت‌های ایشان را به چالش فراخوانند و مهم آنکه منشأ و شکل و شمایل رسانه‌های تلویزیونی جزئی از تمدن غرب به شمار می‌آید.

چنان‌که سعید با تمرکز بر حادثه اشغال سفارت آمریکا در نوامبر ۱۹۷۹ در تهران که به بحران گروگانگیری معروف شد، نارسایی‌ها و تحریفات رسانه‌های گروهی درباره اسلام را آشکار می‌کند. مثلاً رسانه‌ها با دستاویز قرار دادن برخی حوادث، این پندار غیر قابل تردید را به وجود آورده‌اند که اسلام را می‌توان، بدون هیچ‌گونه حد و حدودی از طریق یکسری کلیشه‌های کلی مشخص و متمایز کرد. به تعبیر سعید از زمان گروگان‌گیری آمریکاییان در ایران تا جنگ

خلیج فارس، و حتی تا زمان تخریب مرکز تجارت جهانی در نیویورک (یازده سپتامبر ۲۰۰۱) خبرگزاری‌های رسانه‌های آمریکا بی‌اسلام را به مثابه یک کیان یکپارچه و مترادف با تروریسم و تشنج مذهبی به تصویر کشیدند. در رسانه‌های خبری غرب، آشکارا مشاهده می‌شود که اسلامی که آن‌ها خود به مردم معرفی می‌کنند، غامض، یکسویه و حیرت‌آور است. از این منظر، همواره این فرض وجود دارد که «اسلامی» که راجع به آن سخن گفته می‌شود، موجودی عینی و ثابت در جهان خارج است که تصادفاً همان جایی است که منابع تأمین نفت غرب را تأمین می‌کند. به تعبیر سعید، اسلام در تقابل جدی با غرب قرار می‌گیرد و «تقریباً پوششی است برای همه آنچه که انسان، از دیدگاه عقلانیت متمدن غربی، با آن مخالف است» (سعید، ۱۳۸۵: ۵۰).

در ادامه همین رویکرد سعید نشان می‌دهد که چگونه در طیف وسیعی از آثار رمان‌نویسان، خبرنگاران، سیاستمداران و کارشناسان، به گونه‌ای با اسلام برخورد می‌شود که بین احساسات تند دینی در قالب بنیادگرایی با سایر مسائل اصیل فرهنگی و جنبه‌های متنوع اسلام تمییز و تفاوتی نباشد. چنین تحلیلی از اسلام، موضوع را به خشن‌ترین صورت تقابل «ما در مقابل آن‌ها» مطرح می‌کند. تقابلی که به شیوه پاولفی، طیف وسیعی از رویدادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی متضاد با غرب را به «اسلام» قابل تحویل می‌داند.

به زعم ادوارد سعید، عدم آگاهی درست و مناسب در شناخت اسلام، همان‌طور که در مطالعات شرق‌شناسی وجود داشت، باعث می‌شود در عرصه تقابل‌های بین‌المللی، دیدگاه غرب و به‌خصوص آمریکا از شرق و اسلام ناقص و یک‌جانبه باشد. این در حالی است که کارشناسان دانشگاهی رشته اسلام‌شناسی در غرب از مطالعه مکاتب فقهی در قرن دوم بغداد فراتر نمی‌روند، اسلام در بین تحصیل‌کردگان و روشنفکران غربی نیز «در انحصار موضوعات خبری با ارزشی چون نفت، عراق، افغانستان، ایران و یا تروریسم (سعید، ۱۳۸۵: ۶۱) قرار دارد. سعید به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌ها و پژوهشگران غربی وقایعی را که در ارتباط با اسلام و کشورهای اسلامی رخ می‌دهد در چارچوبی پیشداورانه و سیاسی گزارش می‌کنند. بی‌تفاوتی مغرب‌زمین نسبت به تمدن اسلامی (ادبیات، قانون، سیاست، تاریخ، هنر و جامعه‌شناسی) سبب می‌شود که اسلام و جوامع اسلامی درک نشود.

در چنین فضایی که گفته می‌شود نویسندگان و کارشناسان در مسائل جهان اسلام حتی در مورد زبان کشورهای اسلامی تخصص و تبحر چندانی ندارند، برای کسب اطلاعات مورد نظر خویش به‌ناچار باید به مطبوعات و یا سایر نویسندگان غربی تکیه می‌کردند. این اتکای محکم بر تصویر رسمی یا قراردادی از امور در مورد اسلام، تله‌ای بود که وسایل ارتباط جمعی در عملکرد کلی خویش در رابطه با موضوعات کشورهای خاورمیانه از جمله انقلاب ایران، حادثه گروگان‌گیری و یازده سپتامبر به دام آن افتاده بود.

اما اینکه چگونه اسلام، به‌طور جدی در تقابل با مسائل استراتژیکی و ژئوپلیتیکی و سپس فرهنگی آمریکا قرار گرفت با این نکته روشن می‌شود که، تا پیش از افزایش ناگهانی قیمت نفت

توسط اوپک در اوایل سال ۱۹۷۴، "اسلام" به ندرت در فرهنگ و یا وسایل ارتباط جمعی آمریکا ظاهر می‌شد. در همین حال در گزارش‌های خبری، فیلم‌های سینمایی و تحلیل‌های کارشناسان کمتر به این موضوع پرداخته می‌شد. با تحت‌تأثیر قرار گرفتن زندگی آمریکاییان در روند افزایش قیمت جهانی نفت، به نظر می‌رسید که سیاست‌های خاورمیانه و بیش از آن کشورهای صادرکننده نفت که از قضا مسلمان نیز بودند، بر زندگی روزمره آن‌ها تأثیرگذار بوده است. از این پس خاورمیانه به معنای رسانه‌ای سرزمینی تصویر می‌شود که نفت دارد ولی مردمان آن به نحو وصف ناشدنی از "ما" (آمریکا) متفاوتند و برای "جهان مدرن" خطرساز هستند. در این گزارش‌ها مکرر سرکوب، نبود آزادی‌های فردی، و رژیم‌های اقلیت دیکتاتور بسیاری از کشورهای اسلامی را در ارتباط با اسلام توضیح می‌دهند. در این گزارش‌ها، اسلام با برچسبی ایدئولوژیک و نه به مثابه یک دین که نامش اسلام است معرفی می‌شود. اسلام نه به عنوان یک موضوع بلکه به عنوان شیء یا مکانی معرفی می‌شود که نفت مصرفی مغرب زمین را تأمین می‌کند.

نقد سعید به درستی نشان می‌دهد که چگونه از دل مطالعات جهت‌گیری شده شرق‌شناسی و پوشش رسانه‌ای اسلام، همه دانش‌های تاریخی به امری ابزار تقلیل یافته‌اند. از دیگر سو به اعتقاد وی، مطرح کردن و تصویر کردن اسلام به این صورت، نتیجه‌ای جز تقسیم دنیا به دو قسمت موافق و مخالف آمریکا در پی ندارد. در ادامه سعید تصریح می‌کند، گزارش نادرست جریان‌های سیاسی، تحلیل الگوها و ارزش‌های نژاد محورانه مبتنی بر نئوراسیسم (neo-racism) باعث فقدان چشم انداز راستین در مورد اسلام می‌شود. سرچشمه همه این خطوط و نشانه‌ها را می‌توان نه در "واقعیت" اسلام بلکه در جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی در غرب و وسایل ارتباط جمعی آن جست‌وجو کرد.

در تلاش‌های رسانه‌های جمعی برای تصویرسازی از جهان اسلام، تبعات نسبتاً مهمی به وجود آید که قابل تأمل‌اند. «یکی آنکه تصویری خاص از اسلام داده می‌شود، و دیگر اینکه معنا و پیام اسلام در مجموع دچار محدودیت و کلیشه‌سازی شده و دوم اینکه، وضعیت سیاسی تقابلی آمیز به وجود آمده است که "ما" (غرب) را در مقابل اسلام قرار داده است» (سعید، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

در اینجاست که سعید با زبانی کنایه‌آمیز جهت‌گیری‌های مغرضانه رسانه‌های غربی را در چارچوب دانش/ قدرت فوکو، مورد انتقاد قرار داده می‌نویسد «هیچ کس در تماس مستقیم با حقیقت یا واقعیت زندگی نمی‌کند» (سعید، ۱۳۸۵: ۱۰۴). هر کدام از ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در واقع توسط انسان‌ها درست شده است. جهانی که در آن چیزهایی مانند ملت، مسیحیت و یا اسلام، حاصل قراردادهای مورد توافق عموم، جریان‌های تاریخی و یا بالاتر از همه، تلاش ارادی انسان برای هویت بخشیدن به آن چیزهاست. همان‌طور که سعید در یکی از آخرین آثار خود، جهان، متن، منتقد متذکر شده است، حتی متون، ادبیات و هنر صداهایی اساسی‌اند که یا در جای واقعی خود شنیده نمی‌شوند و یا توسط فرهنگ مهارگر فرو مرده‌اند (سعید، ۱۳۷۷: ۷۸). این به آن معناست که اسلام رسانه‌ها، اسلام اندیشمندان و صاحب‌نظران

غربی و اسلام گزارشگران غربی، جملگی اعمالی ارادی و تفاسیری هستند که در تاریخ و تحت تأثیر ذهنیت مورد توافق، شکل می‌گیرند و فقط در همان بستر تاریخی قابل فهم هستند هرچند که با واقعیت جهان اسلام قابل مقایسه نیستند. موضوع قابل سرزنش، برجسته‌سازی اسلام رسانه‌ای در همسو نشان دادن با حرکات تروریستی به ویژه بعد از یازده سپتامبر است.

رسانه‌ای شدن "یازده سپتامبر" و مسئله اسلام

یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ سرآغاز جنجال و حواشی پس از آن، از منظر معادلات جهانی نقطه عطفی در تاریخ جهان به شمار می‌آید. چنان‌که بسیاری مسائل مبتلا به زندگی بشر با آن رخداد خود را تعریف می‌کند. اهمیت این امر در آمریکا بیش از همه‌جا مشهود بوده است. متعاقب حملات یازده سپتامبر تغییر اساسی در سیاست خارجی ایالات متحده اتفاق می‌افتد به نحوی که این کشور خود را به عنوان پیشتاز مبارزه با تروریسم وارد عرصهٔ یکه‌تازی جهانی می‌کند (قرلسفلی، ۱۳۸۶). تا پیش از این هر چند در صحنه جهانی مانعی در برابر آمریکا وجود نداشت، چندین مانع داخلی - پول، کنگره، افکار عمومی - دنباله‌گیری یک سیاست خارجی یک‌جانبه و ستیزه‌جویانه را برای واشنگتن دشوار می‌ساخت. خواست عموم، با توجه به عدم مقبولیت مداخلات نظامی و کمک‌های خارجی، این بود که آمریکا به دلیل مشقاتی که در جنگ سرد متحمل شده بود، از صحنه جهانی عقب بکشد. اما بعد از این حملات، موانع داخلی سیاست خارجی آمریکا مرتفع شد و بوش کشوری متحد و جهانی را که تا حد زیادی با آن احساس همدردی می‌کرد، در اختیار داشت. در حالی که جنگ افغانستان بر اقتدار آمریکا می‌افزود، به تندروترین عناصر درون حکومت جرئت داد تا این موفقیت را دستمایه آغاز شتاب زدهٔ جنگ عراق قرار دهند و یک‌جانبه وارد آن شوند.

آمریکا نیازی به بقیه جهان و سازوکارهای سنتی کسب مشروعیت و همکاری در آن نمی‌دید. استدلال موجود این بود که این کشور به عنوان یک امپراتوری جدید جهانی خود توانایی خلق واقعیتی جدید را دارد. فرمول سیاست خارجی بوش ساده است: تک قطبی‌گری + یازده سپتامبر + افغانستان = یک‌جانبه‌گرایی + عراق (زکریا، ۱۳۸۸: ۲۳۱).

سلطه نظامی و سیاسی آمریکا این کشور را قادر ساخت که جهان را بر حسب انشعاب بین دوست و دشمن ملاحظه کند. از یازدهم سپتامبر به بعد واژه دشمن همواره به‌طور افزایشی تعریف شد. به دنبال سرمشق‌های راهبردی و دیپلماتیک، هانتینگتون (دکترین برخورد تمدن‌ها) و فوکویاما (تر پایه‌ای تاریخ) درباره "اسلام" یا در شق دیگری از فرمول‌بندی، محور شرارت شامل عراق، ایران و کره شمالی است. زبان به‌کار برده شده توسط دستگاه حاکمه بوش و رسانه‌های آمریکایی که در توازی با فلسفه سیاسی کارل اشمیت است، نشان می‌دهد که مفهوم سیاسی بر اساس تقابل قطعی بین دشمن و رقیب تعریف می‌شود، و بدون چنین تقابلی، ارزش‌ها (زندگی اخلاقی) نمی‌توانستند

حمایت شوند. «در نظریه سیاست اشمیت، دشمن، استعاره یا امر تجریدی نیست بلکه باید یک تهدید واقعی و قطعی برای دولت باشد (ترنر، ۱۳۸۶: ۲۷).

پوشش وسیع و منسجم خبری رسانه‌ها از حادثه یازده سپتامبر در مرکز تجارت جهانی بر این دیدگاه نظری استوار بود که برای شکل‌گیری و ثبات هویت جمعی، وجود دشمن مشخص و قابل رؤیت ضروری است. برای مقابله با خشونت‌هایی که یک گروه اجتماعی بر دیگری تحمیل می‌کند، «ملت» مجموعه‌ای از افرادی است که یکپارچه و متحد می‌شوند تا اعمال شیطانی آن گروه‌ها را محکوم کنند و با وجود این، براساس دیدگاهی روانشناختی، شیء یا چیزی خارجی در کانون هویت «ما» (آمریکا) قرار دارد. درک چنین ساختاری، ممکن است «دیگر بودگی» خارجی‌ها را قابل تحمل سازد.

حمله به ساختمان تجارت جهانی در نیویورک، موردی است که در آن دشمن بی‌درنگ، توسط رسانه‌ها و تحلیل‌های گزارشگران آمریکایی، با برچسب تروریسم خارجی به وضوح اعلام و تعریف شد. معرفی «اسلام» و خاورمیانه به عنوان عاملان اصلی خشونت، منجر به روشن شدن ساختار «ما / آن‌ها» شد. در واژگان به‌کار برده شده توسط رسانه‌های آمریکایی «ابتدا اصطلاحاتی چون «بنیادگرایی» و «تروریسم» به عنوان دشنام‌هایی برای «اسلام» ابداع شدند... و سپس با «اسلام ستیزه‌جو»، «اسلام رادیکال» و «متعصبان اسلامی» ادامه یافت» (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

رفتار غیرمنصفانه رسانه‌ها با مسلمانان و مردم خاورمیانه مملو از دیدگاه‌های از دور خارج شده کلیشه‌ای، ارجاعات مغشوش و نادرست و منابع ناموثق است. در حالی که تلویزیون آمریکا، عرب‌ها را همچون کسانی به تصویر می‌کشد که «جنون جنسی» دارند و «تروریست» اند، مطبوعات غرب نیز به لحاظ تاریخی اسلام را تهدیدی برای غرب مسیحی فرض می‌کنند (سعید، ۱۳۸۵). در گزارش‌هایی که آن‌ها به ویژه در روزهای پس از واقعه دردناک یازده سپتامبر ارائه دادند اسلام با برچسبی ایدئولوژیک و نه به مثابه یک دین که نامش اسلام است معرفی می‌شود. از آن بدتر «اسلام نه به عنوان یک موضوع بلکه به عنوان شیء یا مکانی معرفی می‌شود که نفت مصرفی مغرب زمین را تأمین می‌کند» (عضدانلو، ۱۳۸۳: ۴۱). در پس حوادثی چون یازدهم سپتامبر «روزنامه‌نگاران در چنین مواقعی همان کاری را انجام می‌دهند که هر روز می‌کنند، یعنی جهان را در چارچوب معصومیت «ما» در برابر گناهکاری «آن‌ها» قرار می‌دهند» (سمتی، ۱۳۸۵: ۷۵).

پس این کاملاً قابل فهم است که در تصویر سیاسی غرب از سیاست‌های عوامانه برای توده‌ها گرفته تا سخنان گروه متفکران و مشاوران محافظه کار، زمانی کمونیسم ریشه همه شرارت‌ها تلقی می‌شد و در نتیجه جایگاه یک «دیگری» واقعاً جهانی را اشغال می‌کرد. با فروپاشی «قدرت شر»، غرب دشمن خود را که ابعادی بزرگ و اسطوره‌ای داشت، از دست داد. نیازی نیست که برای فرهنگ عوامانه جهانی دنبال مدرک و شاهد بگردیم، نقش «آدم‌های بد»

را در سال‌های اخیر در هالیوود (سینمای جهانی، رسانه‌ها، تلویزیون و...) عمدتاً تروریست‌های خاورمیانه برعهده دارند. پس اینکه "اسلام" جایگزین قدرت "شر" شده کاملاً قابل درک است. مهم نبود که اسلام برای کسانی که به آن اعتقاد دارند، خواه داخل و خواه خارج از غرب، چه معنایی دارد بلکه تصویر مسلمان تروریست، اصول‌گرا، خشک مغز و متعصب به اندازه کافی معتبر بود که جای خالی دشمن را پر کند امری که به نظر می‌رسد مدت‌ها ایالات متحده آن را از دست داده بود (سمتی، ۱۳۸۵: ۸۷).

رسانه‌سازی حوادث یازده سپتامبر به مثابه پدیده‌ای آمریکایی، در چارچوب نظریه مابعد استعماری سعید دو تأثیر عمده در شکل‌دهی این مقاله داشته است. یکی اینکه زمینه‌ای که درک ژئوپلیتیکال آمریکا بر آن مبنا از طریق سینما و تصویر تلویزیونی ساخته می‌شود و شکل می‌گیرد. به این شکل که از یک سو، در فرهنگ عامه و پس از جنگ سرد داستان‌های زیادی درباره خاورمیانه ساخته شدند و از سوی دیگر، برداشت و درک آمریکایی‌ها از منازعات اخیر تا حد زیادی از طریق این رسانه‌سازی صورت گرفته است (مثل جنگ خلیج فارس، بحران گروگانگیری و کوزوو). تلویزیونی کردن روابط بین‌الملل که تأثیر "سی.ان.ان" نامیده می‌شود، عنصر دیگری از این پدیده آمریکایی است.

در حقیقت در چارچوب شرق‌شناسی سعید، می‌توان به روشنگری بسیاری درباره روابط قدرت مرتبط با روش‌های نمایش تصویری و تلویزیونی، تفسیر و ارتباط پرداخت که در واقع حقیقت هستی‌شناختی مسلمانان را شکل می‌دهند. این روابط قدرت مستلزم نکاتی بودند تا در بازنمایی چهره اسلام به موفقیت دست یابند:

۱. تسلط بر ابزارها و روش‌های حقیقت‌سازی در مقیاس جهانی؛

۲. کنترل روش‌ها و ابزار تفسیر و نمایش هرگونه حقیقت (کالوچی، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

نگاهی مختصر به تصویر خاورمیانه رسانه‌های آمریکایی پس از جنگ سرد، چارچوب تفسیری و تعریفی را مشخص می‌کند که رسانه‌های خبری از جهان ژئوپلیتیک و حمایت از لفاظی‌ها و شعارهای سیاست خارجی آمریکا ارائه می‌دهد. اینجا، آن نقطه‌ای است که تصویر "مسلمانان" در گفتمان فرهنگی و سیاسی غرب نهادینه شد. امروزه طالبان غارنشین تجسم تصویر مسلمان و همچون افرادی عقب مانده و متعلق به دوران بدوی پیش از مدرن معرفی می‌شوند.

اگر چیزی "تمدن غربی" را تهدید کند، همانا شیخ "اسلام‌گرایی" است. ماهیت شیخ‌گونه این پدیده، همچنان که سعید بحث می‌کند، از این مسئله ناشی می‌شود که در نگاه غرب، حضور مسلمانان را در چارچوب نوعی "شیخ‌گونه‌گی" ارائه دهد که مسلمانان و شیخ را به سادگی یکی فرض می‌کند (سمتی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۲۱).

این سلطه تفسیری و معنابخش بر ابزارهای نوخاسته تکیه دارد و حقیقت خیالی که در مورد مسلمانان در سطح اجتماعی بیشترین نفوذ را دارد توسط کلیپ‌ها، فیلم‌های کوتاه، تصاویر و نمایش‌هایی که مستقیماً بر روح انسان حک می‌شوند به وجود می‌آید. همان‌طور که به درستی گفته‌اند، سرعت بالای بمباران تصویری که توسط رسانه‌ها، تلویزیون و فیلم‌های هالیوودی انجام می‌پذیرد «راهی است که ژورنالیسم به سمت خرده‌ریزهای حقیقت گشوده است» (کالوچی، ۱۳۸۶: ۱۸۱) و شتاب و سرعت عصر ما، تولید، هستی و نسبت دادن خصایل اصلی به وجود دیگران را بسیار سهل و فراگیر کرده است.

بنابراین، تصویر «مسلمان» عارضه نظم نوین جهانی است. «جامعه بین‌المللی» وجود ندارد. به زبان ارنستو لاکلاو رسانه‌ها این‌گونه وانمود کرده و خبرسازی و تصویرسازی می‌کنند که جامعه معاصر، نقصان ذاتی دارد و فرد مسلمان عارضه آن است. تضاد ذاتی اجتماعی و درونی جامعه است که توسط رسانه‌های جمعی به تصویر مسلمان نسبت داده می‌شود. به عبارت دیگر، غرب در خاورمیانه با شیاطینی که خود خلق‌شان کرده است، می‌جنگد و بر همین اساس نیز به تنظیم سیاست خارجی خود در عرصه بین‌المللی مبادرت می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

اگر بشود گفت که تصور مردم از جهان اطراف‌شان آمیزه‌ای از بیم و امید است، این تصور می‌تواند به ما بگوید که چگونه می‌توان با آموزه‌های مغشوش و نادرست واقعیت ژئوپولیتیک را از طریق رسانه‌ها شکل داد. اگر رویکرد رسانه‌ها به اسلام و خاورمیانه متأثر از ترتیبات اجتماعی و ساختاری رسانه‌های غربی و «نظم اطلاعاتی جدید جهانی» است، سوءتفاهم کنونی غربی‌ها و آمریکایی‌ها در مورد مسلمانان کاملاً قابل بررسی است. بنگاه‌های مهم خبری هنوز در مالکیت شرکت‌های چند ملیتی و تحت نظارت آن‌ها هستند و هدف اولیه آن‌ها افزایش سود است، به این معنا که نه فقط داستان‌ها و روایت‌های اندکی در مورد مسلمانان وجود دارند که مرتباً بازیافت می‌شوند و به مصرف مردم می‌رسند، بلکه هنوز روزنامه نگاران از طریق نهادها و مؤسسات غربی آموزش می‌بینند. همان‌طور که ادوارد سعید در *اسلام رسانه‌ها*، عکس‌العمل رسانه‌های آمریکایی در مورد حادثه گروگانگیری سفارت آمریکا در ایران را به درستی نشان داده است، گزارش‌ها همواره داستان‌هایی هستند که بار عاطفی‌شان زیاد است و شور و هیجان زیادی دارند و غیر از آن هیچ.

همان‌طور که دیدیم سعید اساساً همدستی رسانه‌ها با سیاست آمریکا در مورد خاورمیانه و به‌طور کلی اسلام را نقد کرده است. سیاست‌هایی که معمولاً توسط نمایشگرهای رسانه‌ای و کارشناسانی نشان داده می‌شود که به رسانه‌ها دعوت می‌شوند تا یک دیدگاه قطبی از پیش تعیین شده را تصدیق کنند. زمانی که سیاست خارجی دولت دیگری مورد بحث است، این

سیاست‌ها به نقد شدید اربابان قدرت که به‌طور منظم توسط رسانه‌ها و دیگر کارشناسان آکادمیک شکل می‌گیرد، بها می‌دهند.

سعید به این همدستی صمیمانه حمله کرده است و شیوه‌های انتقادی در خصوص بررسی سیاست ایالات متحده در قبال اسلام و خاورمیانه را نشان داده است. تأثیر او مورد ملاحظه بخش‌های وسیعی از افکار عمومی در این کشور است و با نظریات تعدادی از روشنفکران عمومی آمریکایی نظیر نوام چامسکی و گور ویدال برابری می‌کند. اینکه جهان به دو قطب، یعنی طرفدار آمریکا و ضد آمریکا تقسیم شود و به این ترتیب گفتمانی رسمی درباره تروریسم و جهان اسلام همچون "غیر" به وجود آید که سیاست خارجی آمریکا را شکل می‌دهد و مطبوعات و نخبگان نیز آن را تأیید کنند. همه این عوامل، شرایطی را ایجاد می‌کنند که بر اساس آن، مردم در منازعه و اختلاف با دشمن مذکور اقدام نظامی را به جای ابزار دیپلماتیک به سادگی بپذیرند. این خود شهادی بر این موضوع است که وضعیت مسلمانان روز به روز بدتر می‌شود. تو گویی در پس نمایش‌های رسانه‌ای، "این مسلمان است که همواره ترور می‌شود." در کل اینکه نقد پسااستعماری سعید و متفکران این حوزه نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌های مدرن مغرب زمین و کارشناسان نه چندان کارشناس آن‌ها تلاش دارند تا درک مردم مغرب زمین را نسبت به اسلام کنترل کرده و به انحصار خود درآورند. مطالعه سعید درباره کارکرد رسانه در تداوم نقد پسااستعماری او نشان می‌دهد که در عمده این گزارش‌ها و تفاسیر اسلام‌شناسان غربی نوعی بی‌تفاوتی و ناآگاهی نسبت به "تمدن اسلامی" (ادبیات، قانون، شیوه‌های متفاوت حکومت‌داری و میراث فرهنگی آن) دیده می‌شود. مسئله دیگری که سعید و نگاه پسااستعماری بر آن متمرکز شده است ابزاری شدن همه دانش‌های تاریخی است. این مهم به ما یادآوری می‌کند که محققان بهتر است بر این نکته آگاه باشند که چه هدفی را دنبال می‌کنند و چگونه باید از این دانش و تکنولوژی ابزاری شده استفاده کنند. در حالی که طبق استنادات سعید در کتاب *اسلام رسانه‌ای* و نوشته‌ها و مصاحبه‌های بعد از آن کتاب تا دو سه سال بعد از واقعه یازده سپتامبر، نشان داد که چگونه رسانه‌های مدرن مغرب زمین و کارشناسان نه چندان کارشناس آن‌ها تلاش می‌کنند تا درک مردم مغرب زمین را نسبت به اسلام کنترل کرده به انحصار خود در آورند. نکته تأمل برانگیز اینجاست که بسیاری از روشنفکران جوامع اسلامی نیز در دام همین اطلاعات رسانه‌ای افتاده و در تحلیل خود به آن‌ها استناد می‌کنند و عده‌ای دیگر نیز به مقاومت، همان‌گونه که در زمان مستعمره‌سازی و امپریالیسم بود تمسک می‌جویند تا نظام سلطه را قصاص کنند. غافل از اینکه در این مواجهه تنها سلطه یا مقاومت کافی نیست بلکه همچنین به کنترل و قدرت دگرگون‌سازی احتیاج دارند. توانایی‌ای که با دانش بیشتر می‌تواند قدرت بیشتر به همراه آورد و مسیر یک جانبه تسلط فرهنگ، قدرت و رسانه‌های غربی در مورد اسلام را به مسیری دوجانبه تبدیل کند که به روابط توأم با احترام، همکاری و تفاهم تبدیل شوند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب ادوارد سعید با عناوین متفاوتی در داخل ایران ترجمه شده است که معروف‌ترین آن اسلام رسانه‌ها است. البته نگارنده از نسخه‌ای از ترجمه این کتاب در این مقاله استفاده کرده است که با عنوان برخورد تمدن‌ها (اسلام و غرب) انتشار یافته است.
2. Covering Islam: how the media and the experts determine how we see the rest.
شهری باستانی در ایالت "هاویانا"ی هند و محلی که بابر مغول، سلطان ابراهیم لودی، پادشاه هند را به شکست واداشت.
۴. ایوان پتروویچ پاولف، فیزیولوژیست مشهور روسی که بیشتر به خاطر شناخت بازتاب شرطی معروف است.

منابع

- احمد، اکبر. پست مدرنیسم و اسلام، فرهاد فرهمندفر، نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۰.
پارسا، خسرو. *جامعه انفورماتیک و سرمایه‌داری: واقعیت و اسطوره* (مجموعه مقالات)، آگه، ۱۳۷۹.
تاجیک، محمدرضا. *ادوارد سعید و شرق‌شناسی* (مجموعه مقالات)، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
ترنر، برایان. *شرق‌شناسی، پسا مدرنیسم و جهانی شدن*، سعید وصالی، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۸۶.
دالمایر، فرد. *راه‌های بدیل: فراسوی شرق‌شناسی و غرب‌شناسی*، ترجمه فاطمه صادقی و نرگس تاجیک، آبادان: پرسش، ۱۳۸۴.
- زکریا، فرید. *جهان پسا-آمریکایی*، احمد عزیزی، هرمس، ۱۳۸۸.
ساگار، آپاراجیتا. *"مطالعات پسااستعماری"*، پین، مایکل، فرهنگ اندیشه انتقادی، ترجمه پیام یزدانجو، مرکز، ۱۳۸۲.
سعید، ادوارد. *برخورد تمدن‌ها (غرب و اسلام)*، عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
سعید، ادوارد. *جهان، متن، منتقد، اکبر افسری، توس*، ۱۳۷۷.
سمتی، محمد مهدی. *عصر سی ان ان و هالیوود*، نرجس خاتون براهوئی، نشر نی، ۱۳۸۵.
سیدمن، استیون. *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، نشر نی، ۱۳۸۶.
ضمیران، محمد. *فلسفه میان حال و آینده*، نشر پایان، ۱۳۸۹.
عضدانلو، حمید. *ادوارد سعید، دفتر پژوهش‌های فرهنگی*، ۱۳۸۳.
فرلسفلی، محمدتقی. *امپریالیسم: تاریخ نظریه، مازندران: دانشگاه مازندران*، ۱۳۸۶.
کالوچی، فؤاد. *فراسوی شرق‌شناسی و امپریالیسم* (مجموعه مقالات)، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
کین، جان، *رسانه‌ها و دموکراسی*، نازنین شاه رکنی، طرح نو، ۱۳۸۳.
محمدی، علی. *جهانی شدن و استعمار دوباره*، نشر نی، ۱۳۸۷.
میلز، آندره و براویت، جف. *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، ققنوس، ۱۳۸۵.
وبستر، فرانک. *نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی*، ترجمه مهدی داودی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.
- Aschroft, Bill *Key Concepts in Postcolonial Studies*, London: Routledge, 1998.
Bhabha, Homi *The Location of Culture*, London: Routledge, 1994.
Gandhi, L. *Post Colonial Theory*, Edinburgh: Edinburgh University Press, 1988.
Harlow, Barbara and Carter, Mia *Imperialism and Orientalism*, London: Blackwell Publishers, 2000.
Said, Edward (1997) "Introduction to Orientalism" in Bronner, Stephen (ed), *Twentieth Century Political Theory*, London: Routledge, 24, 1997.